



سرزمین خواب‌های ناآرام

نگاهی به کتاب «تپ تند» امریکای لاتین»

پروین امامی

وقتی به یاد می‌آورد که در زمان هواداری‌اش از فاشیسم، از کنترل کامل دولت بر زندگی اجتماعی و نیز از به کارگیری خشونت به عنوان ابزار مبارزه سیاسی حمایت می‌کرده است، کتاب «تپ تند» امریکای لاتین، که حاصل تحقیقی مفصل و جامع از چگونگی شکل‌گیری، انعقاد و انحطاط حکومت‌های توتالیتر در این قاره است، دو جریان سفرهای متعدد، انجام مصاحبه‌ها، جمع‌آوری اسناد و فیلم‌های مستند، توسط نویسنده، می‌کوشد تصویریری واقعی از این منطقه ارائه دهد؛ منطقه‌ای که هیچ‌کس در آنجانی نتواند بگوید «علاقه‌ای به سیاست ندارم»، چون این حصر همان قدر بهبوده‌ویی معناست که بگوید «علاقه‌ای به زندگی ندارم».

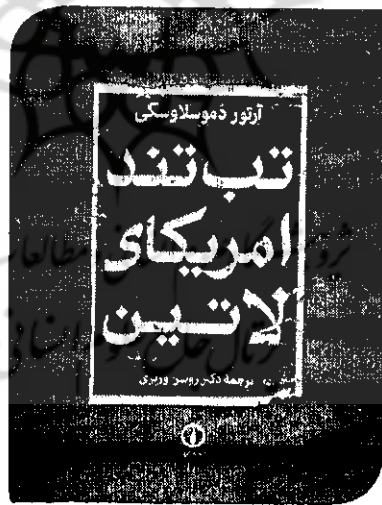
دو سلاوسکی برای نوشتن کتاب خود کشورهای متعددی را در منطقه در نور دیده، بازگویی کاسترورده گرفته تا برزیل له‌شده زیر چکمه نظامیان و آرژانتین مادران روسری سفید و شیلی بدون آینده و مکزیک صاحب قدیمی‌ترین حکومت اقتدارگرا و پر بیمار از وحشت از حاکمان و...

مؤلف کتاب در کوجبه پس کوجبه‌های کلمبیا، همان‌قدر از باند‌های آدم‌ریا و باجگیر خبر می‌گیرد که از ناپدید شدن گان سیاسی در همه این قاره. واژه «دسپار سپرو» همان ناپدید شده است؛ اختراع دیکتاتوری‌های ضد کمونیستی در امریکای لاتین. واژه‌ای که بیش و پیش از هر خصیصه‌ای، ارتباطی تنگاتنگ با دنیای سیاست در این بخش از جهان دارد. به باور نویسنده، ناپدید شده کسی است که از خانه بیرون رفته و گم شده؛ یا کسی است که او را از خانه بیرون برده و دیگر پس نیاورده‌اند و هرگز اجازه نداده‌اند بازگردد. ناپدید شده؛ گور ندارد؛ چرا که دلیلی در دست نیست مبنی بر مردنش. او صرفاً ناپدید شده است، جایی گم شده، جایی سر به نیست شده. آنهایی که او را ناپدید کرده‌اند، یعنی قدرت حاکم می‌توانند بگویند؛ فرار کرده، پنهان شده، شاید به سفر رفته. ولی آخر، او نیست، هیچ کس جسد او را ندیده است و در عین حال در میان زندگان هم نیست.

مفهوم «دسپار سپرو» به ژرف‌ترین و دردناک‌ترین وجه، سرشت دیکتاتورهای ضد کمونیستی را در دنیای جدید، دنیای متعلق به حوزه کارائیب و دنیای امریکای لاتین به تصویر می‌کشد. شاید از همین روست که اگر کسی روزی به منطقه اوپلاگر بمالدی واقع در حاشیه

آلنده، پینوشه، شیم، فوجی موری، لولا و بسیاری صاحبان دیگر قدرت، از زنجیرهای از چهره‌های شناخته شده سیاسی و انقلابی دیگر نیز تأثیر پذیرفته است. انقلابیونی که اگر زنده مانده‌اند، از پس گذر از سال‌های گرایش به اندیشه‌های چپ‌گرایانه کمونیستی، امروز از خود می‌پرستند؛ اگر مایرور شده بودیم، اگر ما به جای دیکتاتورهای نظامی، قدرت را به دست گرفته بودیم، آیا به همان شقاوت و سخت‌دلی کودتاگران عمل می‌کردیم؟

پدر روحانی هلدر کامارا از این جمله است: «مردی که در خانواده‌ای متفرد به دنیا آمده، با روحیه‌ای محافظه کارانه بزرگ شد، در جوانی به رهبری سازمان جوانان کاتولیک... با گرایش به فاشیسم اروپایی... برگزیده شد و سال‌ها بعد، از این که به جنبش فاشیستی پیوسته بوده، احساس شرم کرد».



واژه «ناپدید شده» اختراع دیکتاتوری‌های ضد کمونیستی در امریکای لاتین است و همه آنانی را در بر می‌گیرد که برای پاسخ دادن به چند سؤال از خانه بیرون برده شدند و هرگز به خانه بازنگشتند

روز هجدهم اکتبر سال ۱۹۷۱، سراسقف هلدر کامارا، مثل تمام روزهای عمر چهل ساله‌اش، صبح زود از خواب بیدار شدند. آن روز بنا بود غیر از انجام فرایض صبحگاهی، خود را برای اولین اظهار نظرها و مصاحبه‌ها پس از دریافت جایزه صلح نوبل آماده کند. از چند روز پیش خبرگزاری‌های جهانی، خبر هیجان‌انگیزی را تکرار می‌کردند: «سراسقف هلدر کامارا، اهل فرقه دومینیک، سراسقف منطقه اولیئنده و روسیه در برزیل، پرتین نامزد بی‌رقیب نوبل صلح ۱۹۷۱ است».

مشاور کمیته نوبل در این خصوص استدلال می‌کرد که «پیام عدم خشونت سراسقف، می‌تواند برای حفظ صلح در امریکای لاتین جنبه کلیدی داشته باشد؛ چرا که در رقابتی واقعی با ترویسیم و جنبش‌های چریکی در منطقه فعالیت می‌کند».

دو روز بعد خبری نامنتظره منتشر شد؛ جایزه صلح نوبل را به صدراعظم آلمان، اوپلی برانتس اعطا کردند. نه خود کامارا و نه هیچ‌یک از همکارانش نمی‌دانستند که دولت نظامی برزیل پیش از شش ماه بود در نور مبارزه‌ای پنهانی را پیش می‌برد تا از اعطای این معتبرترین جایزه در دنیای سیاست، به روحانی برزیلی جلوگیری کند.

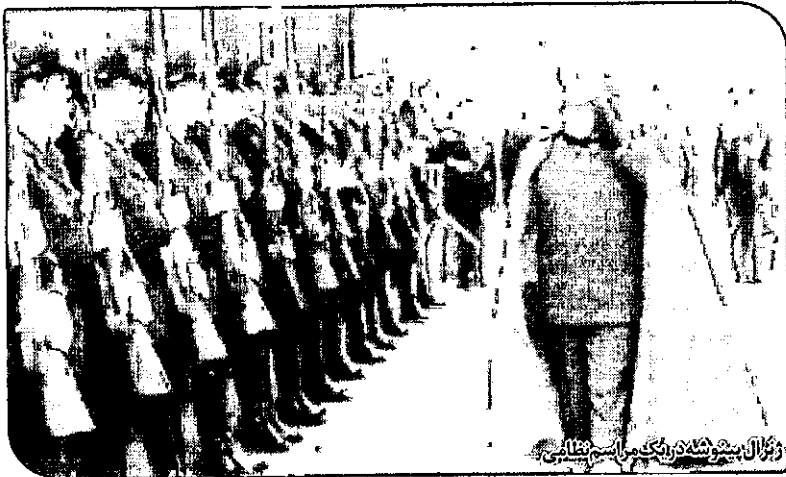
نظامیان برزیلی از راه تبلیغات و دیپلماسی موفق شدند در اعضای کمیته نوبل این تردید را ایجاد کنند که آیا فردی به ظاهر دوستدار دیکتاتوری‌های سرخ و قهوه‌ای، واقعا سزاوار دریافت جایزه‌ای چنین معتبر است؟

و بدین سان نظامیان، به کمک روزنامه‌نگاران خودی و فعالیت‌های بی‌وقفه دیپلمات‌های هوادار دولت، با انگشت گذاردن بر بخشی از پیشینه فعالیت سیاسی سراسقف محبوب برزیلی، وی را از صحنه اشتیاق جهانی دریافت جایزه عقب راندند.

«آرتور دوسلاوسکی» روزنامه‌نگار لهستانی که در سومین کتاب خود به نام «تپ تند» امریکای لاتین، ضمن بازگویی مطلب فوق، به کنکاش و تحلیل دقیق و وضعت این بخش از جهان پرداخته، در تبیین شماری از پدیده‌های منطقه‌ای موسوم به امریکای لاتین، «سراغ بازخوانی و نمایش چهره شخصیت‌های پرآوازه‌ای در این خطه رفته که موجود پستشان نمونه بارز چگونگی فرهنگ سیاسی در آن منطقه است؛ فرهنگی که در کنار کاسترو، چه گوارا، پرون،

اسفند ۱۳۸۸ و فروردین ۱۳۸۹

سازمان خاتم



ژنرال پینوشه در یک مراسم نظامی

شهر سانتیاگو شیلی پروده می تواند در بعد از ظهری از روزها، مردمانی را ببیند که در آنجا گرد آمده اند، با هم سلام و علیک می کنند؛ مثل خوشحالی نزدیک در جمعی خانواده گی، بعد به طرف لوسی می روند که یک سسری اسامی روی آن حک شده، پای آن دسته ای گل می گذارند و به موسیقی آرامی گوش می دهند که ارکستر مجلسی می نوازد. یک ساعتی را با خاطرات خود در دست می که تحمل کرده اند می گذرانند و وقت رفتن، نگاه آخر را به این پارک سبز و شاداب می اندازند، جایی که پینوشه پس از کودتایه رئیس جمهوری قانونی شیلی (آلنده)، به زور آن راز صاحب ایتالیایی اش گرفت و به اسارت نگاه و شکنجه گاه انتقالیون تبدیل کرد. کسانی که روانه این اسارت نگاه شدند، همان جانانید شد و صدای دهشتناک فریاد پیکرهای شکنجه شده شان به نام هایی تبدیل شد که بر روی لوسی سنگی حک شد. اسامی بیش از پنج هزار شیلیایی در هم شکسته و نابود شده، امروز یادگار بازمانده گان آنهاست در بی شمار مکان های یادبود پدید شده گان.

پس از سقوط دیکتاتوری پینوشه، رساله های علمی و کارهای تحقیقی فراوانی تألیف شد که نثر به های روحی، فردی و جمعی را که ترور گسترده دولتی و شکنجه های نهادینه شده موجب آنها بود، به لحاظ جنبه های روانشناختی و جامعه شناسی مورد بررسی قرار دهد. کسانی پرسیده اند چر امر دم شیلی، این قدر اندوهگین اند؟

یک روانپزشک در گفت و گو با نویسنده کتاب در این باره می گویند: شکنجه از ارمعه سر کوب بر زمین پینوشه بود. شکنجه از اولین تا آخرین روز دیکتاتوری اعمال می شد. تقریباً همه بازداشت شدگان را با بلافاصله به زیر شکنجه می بردند. نرسن مهم بود، نه طبقه اجتماعی، نه وضع سلامتی و نه حتی نوع اینها. غالباً از جریان برق استفاده می کردند. آدم ها را به تختی فلزی می بستند و به نقاط حساس بدنشان شوک انکتريکی وارد می کردند. قربانی را از دست هایش - که از پشت بسته بودند - آویزان می کردند. قربانیان را در مدفوع غرق می کردند، لوله ای به مقعد یا مهبل آنان وارد کرده و در آن سوسک یا موش می انداختند و سر لوله را می بستند تا حیوان وارد بدن قربانی شود، ناخن هارامی کشیدند، موها را می سوزانند، چشم هارادرمی آوردند...

در شیلی مسئله همچنین این بود که شکنجه دیدگان از پذیرش اجتماعی رنج های خود محروم می ماندند. در دوران پینوشه، آدم ها پس از غیبت طولانی برمی گشتند؛ دیگر گون شده و از پسا افتاده. حال آن که آشنایان و همسایگان و انمودمی کردند که اتفاقی نیفتاده است؛ گویی از سفری طولانی باز گشته اند. هنوز سال ها پس از پایان دیکتاتوری پینوشه، شکنجه دیدگان این احساس را دارند که شکنجه گران کماکان وجود دارند، جایی در کوچه و بازار، و بدون مجازات می گردند و ممکن است در فروشگاه یا رستورانی به آنها برخوردند.

در سال ۱۹۷۳ هیچ کس ژنرال پینوشه را در نقش منجی کشور نمی دید. در دوران زمامداری آلنده، پینوشه چندبار اتهام شرکت در توطئه چینی های محافظه کاران و ارتش علیه حکومت قانونی را در کرده بود. بنابراین آلنده فکر می کرد که نباید از انتصاب ژنرال وفاداری مانند او به مقام

گرد آورده و به طرز وی وحشیانه شکنجه دادند. مردم ناگهان ناپدید و یا حین سعی در فرار کشته می شدند. دادگاه ها بدون طی مراحل دادرسی حکم اعدام صادر می کردند. گروه هایی از افراد بدون دادرسی تیرباران می شدند. اجساد را در گورهای دسته جمعی دفن می کردند. گور خیلی ها قهرم اقیانوس بود. بیش از نیم میلیون نفر کشور را ترک کردند. روزنامه هسا، فیلم ها، ترانه هسا و تصاویر به زیر تیغ سانسور رفتند. کتاب های نامناسب و اسوزانند. تاریخ کشور را از نو نوشتند و در اطراف محله های حاشیه ای شهرها، پرچین می کشیدند تا آن را از انظار توریست ها مخفی نگاه دارند. تلاش برای شعار نویسی در معابر عمومی، در چهار گیار مسلسل پاسخ داده می شد. بدین سان روزهای تاریک شیلی فراسید و شیلی به شب نشست.

یک تجدیدی شیلیایی که پس از زمامداری پینوشه از کشور گریخت و در لهستان اقامت گزید در گفت و گو با نویسنده، شیلی دوران آلنده را چنین تصویر می کند: دوره سه ساله دولت آلنده زمان دگرگونی های بنیادین اجتماعی بود؛ مصادره املاک بزرگ، کشاورزی، ملی کردن شرکت های بزرگ، تصرف خود جوش و اغلب غیر قانونی کارخانه ها به دست کارگران، سربر آوردن و پیشرفت طبقه محرومان در رویارویی تند انقلاب صلح آمیز با نخبگان اقتصادی جامعه و نیز دوران خرابکاری و اعتصاب علیه دولت سوسیالیستی که گاه با پول سازمان های اطلاعاتی امریکا یا می گرفت، دوران توطئه و سوء قصد و درگیری های خیابانی و دست آخر، دوران کشاکش میان رئیس جمهوری سوسیالیست با جناح رادیکال چپگرایان انقلابی که او را به سختی فردی اصلاح طلب از جناح چپ میانه و برمی شمرند.

نویسنده در ارائه ترسیم چهره شیلی دوران آلنده از زمان روی کار آمدن تا سقوط دولت و خود کشی وی - ضمن اشاره به عواملی که باعث در تنگنای قرار گرفتن دولت قانونی برای تحقق وعده هایش شد، به نکته ای اشاره می کند که در باور مردم حضور داشت و آنان با همه مصایب، تحمل تحریم های امریکا، کسری بودجه، رونق بازار سیاه، خالی بودن فروشگاه ها و... همچنان از آلنده حمایت می کردند و آن این بود که می گفتند: «این دولت، دولت مزخرفی است، ما هر چه هست، ببال خود ماست.»

فرماندهی نیروهای زمینی بیسی به دل راه دهد. حوادث پس از کودتای نظامی علیه آلنده و بر سر کار آمدن پینوشه نشان داد که وی در واقع چگونه آدمی بوده است؛ مردی قرومایه و دورو، کم هوش و لسی فوق العاده جاه طلب؛ کسی که حاضر بود تمام عمر روی زانو بخزد و کمین بکشد تا لحظه مناسب برای دست زدن به جنایت فرار برسد و او بتواند شانس خود را بیازماید. لحظه مناسب برای پینوشه روز یازدهم سپتامبر سال ۱۹۷۳ بود؛ روزی که نیروی دریایی شیلی به فرمان دریا سالار و خوزه برینو، سر اسر ساحل اقیانوس و تمامی بنادر آن راه از بندر امریکا در شمال تا پونا آرناس، در جنوب به کنترل خود در آورد، نیروی هوایی به فرماندهی ژنرال «گوستاوه ای، کاخ ریاست جمهوری را در مرکز سانتیاگو بمباران کرد و تانک ها و سربازان نیروی زمینی تحت فرماندهی ژنرال آگوستو پینوشه شهر را اشغال کردند. عملیات تعقیب و ردیابی افراد وابسته به دولت قانونی را رئیس پلیس، «سزار مندوزا» بر عهده داشت.

این چهار نفر نظامی، شورای حکومتی (خونتا) را تشکیل دادند که نزدیک به هفده سال بر شیلی فرمان راند. پینوشه را به مقام رئیس برگزیدند و او یک سال بعد خود را رئیس جمهوری اعلام کرد؛ در حالی که بر عرصه سیاست و منصب غضبی، دیر وارد شد. خیلی دیر، نزدیک شصت سال داشت.

پینوشه مجلس و احزاب سیاسی را منحل کرد و دستور داد فهرست رای دهندگان را بسوزانند. کودتایه کلیسای کاتولیک که بخش بزرگی از آن با کودتسا و برقراری دیکتاتوری مخالفت می کرد، ضربه زد. مخالفان سیاسی و حتی افراد معمولی از جمله خارجی ها، آماج بی رحمانه ترین سرکوب ها قرار گرفتند. اپوزیسیون و کسانی را که مظنون به داشتن عقاید چپ بودند، در اسناد بیوم ها وارد و گاه ما

آلنده، احساس شآن و شرافتمندی را برای میلیون ها شیلیایی به ارمغان آورده بود؛ احساسی که پیش از آن هرگز تجربه نکرده بودند

این نکته، کلید فهم انقلاب شیلی است. آئنده احساس شأن و شرافتمندی را برای میلیون‌ها شیلیایی به ارمغان آورده بود، احساسی که پیش از آن هرگز تجربه نکرده بودند. شیلی در سده نوزدهم نخستین کشور قاره بود که در آن نظام دموکراتیک پا گرفت و دو کتر آئنده وقتی در سال ۱۹۷۰ به منصب ریاست جمهوری دست یافت، همواره معتقد بود که شیلی نیازمند انقلابی است نه به رنگ خون، که به رنگ شراب. انقلابی سرشار از نمادها و نشانه‌ها

مثل مغناطیس که خرده آهن‌ها را به خود می کشد، فیدل مردمی را که آرزو دارند دستش را بفشارند یا آستین پیراهنش را لمس کنند، به سوی خود جذب می کند. «ناسانگرای پر شور» «ناپناه‌های سیاسی» و... با چنین کلماتی است که «پل سوتیزی» و «لئو هوبرمان» اقتصاددانان چپ‌گرای امریکایی، رهبر انقلاب کوئابا را تحسین کرده‌اند و برای بسیاری دیگر در امریکای لاتین، او هنوز نیمه خدا باقی مانده است؛ با وجود شکست کمونیسم، با وجود کوبین برای گوشت و کفش و اسباب بازی و با وجود زندانیان سیاسی. هوادارانش معتقدند: او اولین آدم بی کله امریکای لاتین بود که به امپریالیسم امریکا، «نه» گفت؛ آن هم از جزیره‌ای که کمتر از ۹۰ مایل از ساحل فلوریدا فاصله داشت. این روشی بی‌باک از یک جزیره‌ای کوچک، امریکای نیرومند را به مبارزه طلبید و پیروز شد؛ اگرچه انقلاب را به استبداد تبدیل کرد؛ اما قهرمانی‌های گذشته‌اش را فراموش نمی کنیم از خیلی چیزها. درمی گذریم، چون او یکی از ماست، در قیاس با آدم‌های متوسطی که دنیای سیاست پر از آنهاست، فیدل مثل کلیسای جامع باشکوه‌ای است کنار نمازخانه‌های کوچک سرراهی. وقتی در سال ۱۹۵۶ کشتی حامل ۸۲ پار تیزان تحت فرماندهی فیدل به گل نشست و بلافاصله ارتش باتیستا (دیکتاتوری وقت کوئابا) آنها را تار و مار کرد، فیدل و دو تن از رفقایش خود را در مزرعه تیشکر پنهان کردند. پنج روز و پنج شب بدون آب و غذا، بی حرکت زیر برگ‌ها مخفی ماندند. زبان و لب‌هایشان از میکیدن شیره تیشکر زخم شده بود. هوایبهای اکتشافی مرتباً بالای سرشان در پرواز بودند و فیدل با سماجت تکرار می کرد: «برنده می شویم. پیروزی از آن ما خواهد بود.» وقتی خوابش می برد، لوله تفنگک زیر چانه‌اش بود و انگشتش روی ماشه؛ چون به خودش قول داده بود که دیگر هرگز دستگیر نشود.

سه سال پیش از آن بعد از حمله به پادگان «مونکادا» او را گرفته و به پانزده سال زندان محکومش کرده بودند. در نطق دفاعیه‌اش با لحنی غم‌انگیز گفته بود «تاریخ گناهان مرا خواهد بخشید» و بعد بخشش گناهان از سوی باتیستای دیکتاتور پرسیده بود. به لطف عفو عمومی، فیدل پس از دو سال از زندان آزاد شد و حالا دیگر می دانست این بار عفو در کار نخواهد بود.

به نظر رزند گینامه نویسن مخصوص فیدل کاسترو، زندگی پار تیزانی بسیار مخاطره آمیز و سرشار از ایناروی و پایید کلید شناسایی و درک شخصیت دیکتاتور کوئابا دانست. فیدل به عنوان مردی انقلابی، فرزند افسری اسپانیایی بود که در سر کوب قیام کوئاباها در اواخر قرن نوزدهم شرکت داشت و پس از آن به کوئابا مهاجرت کرده و به مالک و ارباب تبدیل شده بود. در نوجوانی رویای انجام کارهای

با وجود شکست کمونیسم، با وجود کوبین گوشت و کفش و اسباب بازی و با وجود زندانیان سیاسی، برای بسیاری از کوئابایی‌ها، کاسترو هنوز نیمه خدا باقی مانده است.

همچون عملیات سیمون بولیوار را در سر داشت. در رشته حقوق درس خواند. در تظاهرات سیاسی شرکت می کرد. دوستانش را آزار می‌دهد، کمونیست‌ها و فراماسون‌ها تشکیل می دادند. در ابتدای جوانی خودش را در مقام نماینده مجلس تصور می کرد، اما کودتای باتیستا در سال ۱۹۵۲ رویاهاش را بر باد داد. ژنرال باتیستا، آدمی نادان و میثذل، رهبری نظامی بدون کمترین استعداد رزمی، سیاستمداری آلوده به رشوه و فساد، دزد و یکی از پهلدارترین افراد دنیا بود. البته دیکتاتوری باتیستا بی تردیدی رحمانه‌ترین حکومت در تاریخ منطقه نبود، اما مردم کوئابا بر مبنای قانون اساسی، عادت به پر خورداری از حقوق و وسیع اجتماعی و رفاهی داشتند؛ قانون اساسی ای که باتیستا به حال تعلیق در آورده بود. افزون بر این، مردم از جسارت صاحبان قدرت و چپاول بی دریغ اموال ملی، در طول زمان، با باتیستا توسط صاحبان قدرت نیز دل خوشی نداشتند. فقر بیشتر گریبانگیر دهقانان بود و اگر باتیستا همه گروه‌های اجتماعی را با خود دشمن نکرده بود، انقلاب صرفاً حمایت روستاییان بی‌روزی می شد. ممکن بود فیدل از سوی یکی از احزاب راهی مجلس شود و هیچ انقلابی هم برپا نشود؛ اما انقلاب برپا شد. در سال ۱۹۵۹ دوستان اران فیدل، هیچ‌چیز نمانده، معتقد بودند انقلاب کوئابا اولین مورد تاریخی است که انقلابی به راستی سوسیالیستی به دست غیر کمونیست‌ها انجام پذیرفته است.

گاه فیدل را بسا و بسپ تیسو، رهبر ضد شوروی یوگسلاوی مقایسه می کنند. هر دو پار تیزان، هر دو کمونیست بارنگ‌های ملی و هر دو خواهان نقش رایزنی برای اداره جهان بودند. از یکدیگر به شدت نفرت داشتند و برای به دست گرفتن پرچم رهبری جنبش کشورهای غیر متعهد با هم رقابت می کردند. گاهی یکی و گاهی دیگری



پیروز میدان بود. فیدل انواع نظریه‌های جنگی چریکی را تحسین می کرد؛ از جمله «مهمترین آنها تئوری «FOCO» بود که توسط روشنفکر فرانسوی «رزی دبره» و «وچه گوارا» تدوین شده بود. اساس نظریه این بود که گروهی «آوانگارد انقلابی» نه‌الزاماً با اصل پرولتاریایی، در روستایی ساکن می شدند. این کانون، انقلاب را به شهرهای پر دویه پرولتاریا منتقل می کرد. این نظریه در تضاد با تفکرات لنینیستی بود، اما فیدل برای اثبات استقلال و عدم وابستگی خود به شوروی، این سیاست را تا سال ۱۹۶۸ ادامه داد.

۱۹۶۸ فقط سال بهار پراگ نبود؛ بلکه سال شوروش دانشجویان در برکلی، پاریس و مکزیک، و در کوئابا همزمان یادگر گونی‌های جدی بود. در این سال کاسترو و همه بخش‌های اقتصادی را که پس از انقلاب، خصوصی مانده بود، دولتی کرد و از همان سال تا ۱۹۷۰ کوئابا بحران عمیقی را تجربه کرده و موازات آن فیدل به سوی شوروی چرخید. این چرخش سیاسی، انقلاب سوسیالیستی کوئابا را به یک رژیم سخت و مقرراتی، با همه ساز و کارهای اقتصاد متمرکز دقیقاً مثل شوروی، تبدیل کرد. حمایت‌های نظامی از مسکو وارد هواوانا می شدند و دوره‌ای که «مسروزه» دهه خاکستری، نام گرفته، یعنی سال‌های دهه ۱۹۷۰ آغاز شد.

گروهی از مخالفان این چرخش سیاسی که معتقد بودند کاسترو در مسیر اضمحلال انقلاب سوسیالیستی کوئابا گام برمی دارد قصد مهاجرت کردند، اما قبل از این که به درخواستشان رسیدگی شود، روانه اردوگاه‌های کار اجباری شدند. اردوگاه‌های کسانی بود که می خواستند به خارج بروند. آنها را در بریگادهای سازمان می دادند و برای درویش‌گر و کود دادن به مزارع می فرستادند تا روزی که جواب درخواست مهاجرتشان برسد؛ یا نرسد.

«چرا اسرمد در هواوانا علی‌رغم همه نارضایتی‌ها، علیه کاسترو به خیابان‌ها تریخته‌اند؟»

پاسخ این پرسش را برادرو «پتر» و «هوب» دو مینیکی سرشناس و مؤلف گفت‌وگوی مفصل «فیدل و مذهب» به نوبت سنده کتاب حاضر چنین می دهند: «چون علی‌رغم همه مشکلات، اکثریت مردم از فیدل حمایت می کنند. به آموزش نگاه کن، به تأمین بهداشت و به همه جنبه‌های پیشرفت و توسعه»

برادری البته توضیحی درباره «زندانیان وجدان» ندارد؛ عبارتی برای زندانیان سیاسی که به خاطر فکر و اندیشه در کوئابا به زندان افتاده‌اند به کار می رود. تخمین زده می شود که در اواسط دهه شصت میلادی ۱۵ هزار زندانی سیاسی، در سال ۱۹۷۷ حدود سه هزار، و در سال ۱۹۸۵ چند صد نفر و در سال ۲۰۰۳ حدود ۲۰۰ نفر در کوئابا زندانی بوده‌اند؛ زندانی وجدان.

در سال ۱۹۶۷ بعد از آن که چه گوارا را در کوه‌های بولیوی کشتند، فیدل تنها کسی را که با او مثل کسی هم‌تراز خودش حرف می زد از دست داد. حکومتهای همگی تعظیم می کردند، اما «چه» می توانست بگوید: «نه».

در ۱۹۸۰ با مرگ نزدیکترین رفیقش «سلیا سانچز»، او از وجود تنها کسی مرحوم شد که می توانست به سادگی برایش فیدل باشد، نه رهبر کبیر، و در پی فروریختن دیوار برلین، کاسترو در میدان سیاست تنها ماند؛ تنها در برابر مفاک امپریالیسم و کاپیتالیسم.

درک چرامی و چگونگی و شروع انقلاب کوبیا
پایداری مردمان این سرزمین در حمایت از رهبر خود
پسرای امریکایی ها همواره چنان دشوار بوده که یکی از
دیللمات های امریکایی روزی در دفتر خاطراتش نوشت:
«کاسترو و کاسترویسیم با وجود زیر پا گذاشتن اصول
دموکراسی، از حمایت متعصبانه میلیون ها کوبایی برخوردار
است. حتی پس از فروپاشی کوسویالیسم در اروپای شرقی،
در گردهمایی ها، انجمن و جمعیت و پرچم موج می زند.»

در این باره یک نویسنده استرالیایی در پاسخ به این
پرسش که «چرا پرچم این اسطوره فیدل کاسترو سخت و
تقریباً غیر ممکن است؟» به نویسنده کتاب حاضر می گوید:
«چون این اسطوره ای است بر اساس نمادها، چون انقلاب
کوبیا مجموعه ای از نشانه ها را به وجود آورده که هنوز
جاذبه و افسون گذشته ها را ازنده نگاه می دارد؛ ورود
پیروزمندان چریک های ریش به هاوانا، شماره کوبیا آری،
یانکی نه، و تصویر ورماتیک چه گوارا، فیدل و انقلاب
مردم کوبیا، دیکتاتوری ای تیره و تار و پیش از همه، امریکا
را شکست داد.»

دویدن پاتانچه

فایده ای ندارد که در کتاب های تاریخ برزیل به دنبال
واژه «golpe» (کودتا) بگردیم. نظامیانی که در شبانگاه
۳۱ مارس ۱۹۶۴ تانک ها را به خیابان های پایتخت این
کشور آوردند، اقدام خود را «انقلاب» نامیدند. انقلاب،
طنین آبرومندانه ای دارد؛ باستبداد مبارزه می کند، مخالف
بی عدالتی است و آرمان هایی از این دست، کودتاچیان
۱۹۶۴ برزیل، آیدنولوژی ای ساختند که بعدها آن را به
شیلی، آرژانتین و چند کشور امریکای جنوبی صادر کردند.
بر اساس نظریه «چنگ داخلی»، منازعه میان اردوگاه شرق و
دنیای غرب فقط در میدان سیاست بین المللی و صرفاً میان
اتحاد شوروی و امریکا جریان نداشت، بلکه این چنگ
همه جا حضور داشت و به همین دلیل نظامیان برای مبارزه
با توطئه گران و براندازان، باید در صحنه بمانند و نمی توانند
به پادگان ها برگردند.

کودتا علیه «یو آ گولارت» رئیس جمهوری برزیل
رخ داده بود؛ فردی که مدت سه سال میان خواسته های
سیاسی و اقتصادی یوتوایان و طرفداران وضع نیمه فئودالی
در سال های آغازین دهه شصت میلادی سرگردان بود و
گرفتار در چرخه اعتصاب های همگانی، درگیری های
خیابانی با پلیس، توطئه ژنرال ها، بالا رفتن سطح مطالبات
کارگران شوشی و جنبش پویای دهقانی.

اینها عواملی بود که زمزمه و بیج بیج ها را از پشت دیوار
پادگان ها، سوار بر تانک ها کرد و به خیابان ها آورد و نظامیان،
کشور را تسخیر کردند. به موازات قبضه تمام نمایی قدرت
توسط آنها، گروه های زیرزمینی شورشی و پارتیزانی در
برزیل بزرگ، آرام آرام سر بر آوردند؛ گروه هایی آوانگارد
که دلیسته انقلاب کوبیا بودند؛ اما هر سر دوراهی، آوانگارد
انقلابی از حمایت مشتکی از افراد طبقه متوسط شهرهای
ریود ژانیرو و سانتو پولو برخوردار بود، اما توده مردم اصلاً
نمی دانستند موضوع از چه قرار است. دیکتاتوری ژنرال ها
مواضع خود را محکم می کرد؛ برزیل وارد عصر شبان شب
و شکوفایی اقتصادی می شد و کل نظریه جناح چپ که در

کودتاگران برزیلی، بیج بیج هایشان را از پشت دیوار پادگان ها، سوار بر تانک ها کردند و به خیابان ها آوردند و با بمزبر کشیدن رئیس جمهوری، آیدنولوژی ای ساختند که بعدها آن را به شیلی، آرژانتین و چند کشور دیگر امریکای جنوبی صادر کردند

نیمه دهه شصت، بحران جهانی کاپیتالیسم و مرگ آن را در
برزیل جاری می زد؛ باطل شده بود.

داده دویدن پاتانچه چه معنایی دارد؟

این پرسشی بود که در طول سال های بر سر کار بودن
کودتاگران نظامی در برزیل به جدالی میان موافقان و
مخالفان مبارزه مسلحانه با رژیم دیکتاتوری تبدیل شده بود
و پاسخ آن را سال ها بعد، لادیسلاو دو بورا انقلابی سابق که
طعم زندان، شکنجه و تبعید رژیم نظامیان را چشیده چنین داد:
«سقوط ایده چپ در قرن بیستم آن قدر بزرگ بود که ما را
مجبور کرده بود در این اواخر کل طرز فکر مان را بازسازی
کنیم. زمانی فکر می کردیم چپگرا یعنی دموکرات، ولی
بعدها چپگرایان خود کامه بسیاری را ملاقات کردیم. امروزه
دنیا به سوی سازماندهی تازه اجتماعی می رود. دیگر
نمی شود گفت این یا آن عدالت یابنده.»

شاید بر اساس همین نظریه باشد که سر اسقف هلدر
کامارا، مانند هزاران تن دیگر از حامیان کلیسای کاتولیک
برزیل معتقد بود باید با قدرتی از انجیل، حقوق طرفداران
محرمان و مستمندان را همواره، همه جا و همیشه به حاکمان
یاد آوری کرد و علیه استبداد سیاسی نظامیان به اعتراض
برخواست. وی در همین نقطه راهش از واتیکان جدا
می شد؛ چرا که واتیکان، الهیات آزاد بیخش و انحراف
مارکسیستی تلقی و علیه آن تبلیغ می کرد.

آنچه کاسارا و پیروان فکری وی را از نمایندگان
وادیکال ترین بخش های الهیات آزاد بیخش متفاوت
می کرد، طرد خشونت به عنوان راه مبارزه برای عدالت بود.
اگرچه الهیات آزاد بیخش خشونت را محکوم می کرد،

اما در میان هواداران آن، بودند کشیش هایی که ترجیح
می دادند تفنگ به دست بگیرند تا تسبیح. کشیش کامیلو
تورس از آن جمله بود که سرانجام در واحد پارتیزانی در
کلمبیا کشته شد.

وقتی بیست فرو و بخت

«ماهیت فرهنگ سیاسی آرژانتین این است: کسانی که
چیز گرو و حاکم نیستند، ناگزیر نقش دشمنان وطن را ایفا
می کنند.»

این پاسخی است که آلبرتو تور و مروه سرشناس ترین
مورخ تاریخ معاصر آرژانتین به پرسشی در زمینه منشأ
بی رحمی های دیکتاتوری نظامی در سال های ۱۹۷۶ تا
۱۹۸۳ داده است. وی در این باره می گوید: «سال ۱۹۳۰،
نخستین کودتا در تاریخ آرژانتین قرن بیستم به سرنگونی
رئیس جمهوری وقت «هیولیت پری گوین» انجامید.

در دوره پری گوین، آرژانتین گروایی نیرومند به سوی
اقتدار مقام ریاست جمهوری داشت که پیامد سنت
دیرپای امریکای لاتین، یعنی همان دولت مقتدر و اغلب
غیر دموکراتیک یک فرد تحت عنوان رهبر بود. قدرت در
دست یک حزب متمرکز بود و با مخالفان گفت و شنودی در
کار نبود. پری گوین به عنوان یک اصلاحگر ای اجتماعی
در انتخابات شکست ناپذیر می نمود؛ بنابراین این مخالفتش
تصمیم گرفتند که راه منحصر به فرد برای سرنگونی وی،
یعنی کودتا و حکومت نظامیان را انتخاب کنند. از این مقطع،
شصت و روزه فرهنگ سیاسی آرژانتین شکل می گیرد.
کسانی که از دایره قدرت بیرون هستند، مخالف نیستند،
رقیب نیستند، بلکه دشمنان ملت و میهن هستند. این سنتی
است که از آن پس همگان در حفظ آن می کوشند. نظامیان،
تندروها، پریوئیست ها، هواداران اندیشه های سرهنگ خوان
پرون و حتی کلیسا.»

سال های میان دو جنگ و سپس سال های جنگ جهانی
دوم برای آرژانتین دوران رشد و شکوفایی صنعتی، رونق
اقتصادی و مهاجرت از روستاها به شهرها بود. طبقه کارگری
جدید و فعال - که نمی شد آن را نادیده گرفت - برای بر صحنه
می گذاشت. مردم خواستار بر گشت سرهنگ پرون شدند
که پیش از آن پسران اختلاف میان نظامیان از قدرت کنار
گذاشته شده بود. پرون در آن زمان معاون ریاست جمهوری
وزیر جنگ و وزیر کار محبوب کارگران بود. اعتراض ها و



تظاهرات هواداران پرون بالا گرفت. دولت نظامی که از روند حوادث به وحشت افتاده بود، پرون را به سرعت به مقام پیشین برگرداند و وی به عنوان نامزد در کمی ریاست جمهوری برای هواداران سخنرانی کرد.

پرون وقتی به قدرت رسید که کشور صاحب ۷۰ درصد ذخیره دلاری تمام منطقه در صندوق بانکها بود. مخالفان پرون می گویند او به ازای این پول حمایت فزاد را خرید. پرون حکم پرداخت حقوق بازنشستگی، مرخصی با حقوق و اعطای پاداش به کارگران را صادر و به تشکیل دادگاههایی اقدام کرد که می بایست از کارگران در برابر کارفرمایان خصوصی دفاع کنند. همسرش، اویتای افسانه ای، به مناسبت کریسمس، میان بچه ها شیرینی، آبیوه و اسباب بازی تقسیم می کرد و همه اینها از خزانه دولت. تأسیس کتابخانه و دانشگاه برای کارگران، پناهگاه برای مادران نوجوان، تحصیل کودکان فقیر و بسیاری خدمات رفاهی برای اقشار مختلف هم از جمله فعالیت های اوینا بود.

پرونیسم چالپ ترین نوع توده گرایی در سراسر قرن بیستم بود و پرون می گفت «مامی خواهیم مجری سیاست هایی به نفع توده های مردم باشیم».

مخالفان این همه را برنابیندند. کودتای ۱۹۵۵، پرون را از قدرت به زیر کشید، وی به مهاجرت رفت و کشور وارد دوران خشونت، آشوب و مبارزات چریکی شد که اوج آن شقاوت های دهه ۱۹۷۰ بود. دولت هایی که در پی دعه پرونیسم به قدرت رسیدند به تواب غیر نظامی و نظامی بودند. نظامیانی که در نیمه دوم دهه شصت قدرت را در دست داشتند، مسیر اقتصادی آرژانتین را به گونه ای اساسی تغییر دادند. در دوران پرون اقتصاد آرژانتین می رفت که به اقتصاد جهانی ببیندند، اما پس از سقوط وی، به پشت کارگران و اتحادیه های کارگری برای همیشه به پایان رسید و سرمایه داری سخت و انعطاف ناپذیر آغاز شد.

نخستین قطره های خون توسط چریک های انقلابی در سال ۱۹۷۰ ریخته شد. «مونتر و هال پار تیزان های هوادار پرون که با الهام از اسطوره چه گوارا و انقلاب کوبا و اندیشه های مارکسیستی، اعلام موجودیت کرده بودند» ژنرال پدرو آرابوروه را به انتقام سرنگونی پرون در سال ۱۹۵۵ و شهدای پرونیسم که در پی کودتا تیرباران شده بودند، اعدام کردند. مونتر و هال سازمان یافته بودند؛ کارا، قاطع و آماده برای جانفشانی.

سال ۱۹۷۳ پرون از تبعید بازمی گردد. پیراست و بیمار. جان ندارد و قدم بردارد. بر عکس او، مونتر و نرون های جوان می خواهند هر چه بیشتر به پیش بروند. آرزو دارند به سال های طلایی پرونیسم بازگردند. پرون با فعالیت های خشونت بار آنان موافق نیست. محرم و دوست نزدیک وی «لوپز گاراپا» راه اندازی تشکیلاتی مخوف، سازماندهی کشتار پیکارجویان و فعالان سازمان جوانان پرونیست را «که مهارها را آگسیخته اند به دست می گیرد، جوخه مرگ ایجاد می کند و بر اساس سنت قدیمی (مخالف یعنی دشمن خونی) همه گونه مخالفان سیاسی را قتل و قمع می کند. پرون مدت کوتاهی پس از بازگشت از تبعید جان می سپارد با چشمی نگران کشوری که در ورطه راستگراییان فاشیست از



یک سو جوانان پرونیست از سوی دیگر افتاده است.

آرژانتین روز به روز بیشتر در آشفتگی و خشونت فرومی رود. هر روز یاکسی روده می شود، یابمی در شهرها منفجر می شود. هیچ کس برنده نیست. همه بازنده اند. در سال ۱۹۷۶ نظامیان دوباره وارد صحنه می شوند و این شروع هولناک ترین کابوس در تاریخ قرن بیستم آرژانتین است.

«آرتور دوسلاوسکی» نویسنده کتاب تب تند امریکای لاتین، در تاریخ نگاری دقیقی که از وضعیت کشورهای منطقه کارائیب به خواننده ارائه کرده، کوشیده مینا و چگونگی شکل گیری فرهنگ سیاسی و زندگی اجتماعی مردمان این منطقه را عیان کند؛ منطقه ای که رژیم های سیاسی اش، دست کم در هشتاد سال اخیر به طور دائم در معرض پدیده هایی همچون کودتا، انقلاب و تمویض های خشونت بار ساختار سیاسی بوده اند. مکزیک، پورو، بولیوی، ونزوئلا، کلمبیا و... از دیگر کشورهای هستند که نویسنده با سفر به آنها و گفت و گو با چهره های انقلابی، اساتید دانشگاه و شهروندان عادی، شهروندانی که از بیم سانسور حکومتی و هراس از اقدامات تلافی جویانه گروه های خیابانی، بعضاً نام خود را نیز اعلام نمی کنند، می گوید. تصویری از این بخش جدا افتاده از جهان ارائه دهد. امریکای لاتین زینستگاه بسیاری از



انسان هاست که خواب هایشان آکنده از کابوس و هراس دائمی است. همیشه کسی هست که در خیابان گلوله ای از نزدیک به چشم مخالفی شلیک و با چاقو قلب معترضی را زخمی کند و بگریزد؛ در بیفوله هایش کودکانی هستند که با مصرف روزمره مواد مخدر، آرام آرام دنیای کودکی را وداع گویند و پای به دنیای مافیایی بزرگکاران اجتماعی بگذارند؛ در میدان ها و خیابان هایش بسیاری کسانیکه همچنان هزاران فرم و خویش و آشنایی هستند که نیمه شب برای پاسخ دادن به چند پرسش از خانه بیرون کشیده شدند و هرگز برنگشتند. در خانه های بسیاری از مردمان این خطه، عکس های عزیزانی به دیوار زده شده که کسی حتی جرأت آن را پیدا نکرده بوده در آند و مثله شدن شان بگریزد و از وی همه این سیاه روزی هاست که می توان دریافت نباید کارنامه سیاه ایالات متحده امریکا در دخالت مستقیم و غیر مستقیم در امور منطقه و رقم زدن سرنوشتی چنین شوم را نادیده گرفت.

در مارس ۱۹۵۴ جهان فوستر دالس، وزیر وقت امور خارجه امریکا از همه کشورهای قاره خواست این اصل را بپذیرند که هرگونه دخالت کمونیست هادرنیمکره غربی امری غیرقانونی است.

همه چیز از گواتمالای کوچک آغاز شد. سه سال پیش از تقاضای دالس، «یا کو بو آرینتو» سرهنگی چچرا به ریاست جمهوری این کشور کوچک برگزیده شد. آرینتو به نفع قشر فرودست و فقیر اقداماتی انجام داد. دست به اصلاحات ارضی زد و در اقدامی چشمگیر زمین های شرکت امریکایی «یونایتد فروت» را ملی کرد. این سیاست ها، ایالات متحده را خوش نیامد و واشنگتن در سال ۱۹۵۴ به بهانه «از میان برداشتن کمونیسم در نیمکره غربی» علیه دولت دموکراتیک آرینتو اقدام به کودتا کرد. این کودتا سرآغاز یکی از خونین ترین دیکتاتورهای منطقه شد و آتش جنگ داخلی را چنان دامان زد که چهل و دو سال به درازا کشید. صدهزار کشته و به همین تعداد «ناپدید شده» قربانی این جنگ بودند. جوخه های مرگ، قتل های پنهانی، شکنجه، مسموم کردن آب، سوزاندن محصولات کشاورزی، به آتش کشیدن روستاها، نقشه ترور و هربان سیاسی، آموزش نیروهای نظامی منطقه برای شکنجه مخالفان و... همگی پیامدهای حضور دکتترین واشنگتن برای مبارزه با کمونیسم در نیمکره غربی بود؛ استدلالی که البته بهانه ای بیش نبود و هدف اصلی واشنگتن، ایجاد امکان برای دسترسی شرکت های امریکایی به مواد خام در منطقه و گشودن بازارهای خارجی برای فرآورده های امریکایی بوده؛ به هر بهایی.

مداخله جویی های تبهکارانه ایالات متحده در تقدیر مردمان ستمدیده کارائیب به مرگ صدها هزار انسان و درد و رنج میلیون ها شهروند امریکای لاتینی انجامید؛ مصیبت زدگانی که وحشت و درد و اندوه چنان بیداری روزانه شان را برآشفست که در ویاسر دازی راه حسی در خواب های شبانه شان هم ندیدند.

«کتاب «تبدل امریکای لاتین به ترحم دکتروشن وزیری، توسط نشر نی و به قیمت پنج هزار تومان منتشر شده و در بازار کتاب موجود است.»